

**تحلیل رهبری اخلاق‌مدارانه امام علی (علیه السلام) در دوران پیش از حکومت  
با تأکید بر نهج البلاغه**

محسن رفعت \*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۱

**چکیده**

از نظریات نوپدید در دهه‌های پایانی قرن بیستم میلادی نظریه «رهبری اخلاقی» است که در ادبیات مدیریت به طور جدی بدان پرداخته شده است. دانشمندان علم مدیریت معتقدند در کنار اهمیت وضع و تدوین قوانین اخلاق‌مدارانه برای جامعه، ظهور رفتارهای اخلاق‌مدارانه از جانب رهبر و یا شخصیت‌های در رأس حکومت در مناسبات فردی و اجتماعی و انتقال این هنجارها به آحاد جامعه از طرق مختلف، نقش اصلی را در تحقق اخلاق اجتماعی ایفا می‌کند. امام علی (علیه السلام) در قامت شخصیتی برجسته در قدرت و حکومت اسلامی پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌کوشد با تأکید بر تقدّم اخلاق بر هر مقوله‌ای نشان دهد آموزه‌های اخلاق‌مدارانه چه در حکومت و غیرآن تفاوتی ندارد. رهبری اخلاق‌مدار می‌کوشد ابتدا با اصول اخلاقی مناسب، برای حفظ دین و اخلاق از بروز جنگ پیشگیری نماید و سپس نشان دهد که انسانیت بر محور اخلاق بر مدّعی دیندار بی‌اخلاق ترجیح و برتری دارد. یافته‌های این پژوهش که با رویکردی توصیفی و تحلیلی صورت پذیرفته، نشان می‌دهد که درسیره امام علی (علیه السلام) اخلاق‌محوری اصالت دارد و او در تقابل با مخالفانش کوچک‌ترین مسائل اخلاقی را فدا نکرده است.

**واژگان کلیدی**

رهبری اخلاق‌مدارانه، امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، حکومت، رفتارشناسی.

## ۱. مقدمه و بیان مسئله

یکی از نظریه‌های نوین در حوزه مدیریت، تئوری «رهبری اخلاقی» است که در دهه‌های پایانی قرن بیست میلادی وارد ادبیات مدیریت شده است. (ازگلی، ۵۳۱۳۸۵) این نظریه به‌عنوان تئوری برای نخستین بار بنا بر مطالعات «براون» صورت پذیرفته است. (Brown M.E, 2005: 117-134) اندیشمندان این حوزه بدین توافق رسیده‌اند که اگرچه تدوین قوانین برای جامعه بسیار مهم است، اما رهبری نقش اصلی را در اخلاقی بودن یا اخلاقی رفتار کردن جامعه به‌دوش می‌کشد (Marsh, 2013: 565). از آنجا که رهبران بر عملکرد و رفتار نیروی تحت امر خود مؤثر هستند، (Hoogh, 2008: 309) از این رو، با تعامل اخلاق مدارانه نقش منحصر به‌فردی را در جامعه خود ایفا می‌کنند. (رفیعی و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۹-۷۶) تلاش مقاله در جهت تبیین رهبری اخلاق مدارانه امام علی (علیه السلام) پیش از قرار گرفتن در مسند قدرت است. با مطالعه منظومه فکری امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه مهم‌ترین مبانی اخلاق را می‌توان توحیدمحوری دانست که گاه به‌صورت مستقیم و گاه به‌صورت غیرمستقیم در گزاره‌های اخلاقی خود را نمایان کرده است. مثلاً امام باور به خداوند و به تبع معاد را بازدارنده از انجام هر عملی غیر اخلاقی از جمله پیمان شکنی و بی‌وفایی می‌داند. (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۱۰۵/۲) اخلاق در اندیشه امیرمؤمنان (علیه السلام) از مهم‌ترین زیرساخت‌های اصلاح رفتارها و روابط و مناسبات مدیریتی به‌شمار می‌رود (مغنیه، ۴: ۵۰/۱۳۵۸). بدون شک ره‌آورد رویکرد رهبری اخلاق مدارانه می‌تواند تجمیع زیرساخت‌های جامعه بر پایه اخلاق مداری و دینداری را رقم بزند. شناخت رعایت این مقوله در رفتار امام و روش‌های اتخاذی ایشان چه در دوران حکومت خویش و چه پیش از آن قابل پیگیری است.

## ۲. پرسش‌های پژوهش

نوشته‌ی حاضر که اساس آن بر طبق منابع اهل سنت سامان یافته است. نخست سیر تاریخی اخلاق مداری امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا هنگامه رسیدن به قدرت را بررسی می‌کند و در پی آن ذیل تشریح گزاره‌های اخلاق مداری در این رویداد، به دنبال ارائه مقولات اخلاق مدارانه‌ای است که در رفتار هر شخصیت عادی یا سیاسی جامعه می‌تواند مورد نظر واقع شود، امام بدان توجه دارد تا رویکرد فرادینی<sup>۱</sup> به هر انسانی را در جامعه تحت امر خود با انگیزش بیشتر بسط دهد.

۱. البته این مطلب از یک زاویه فرادینی است، بدان معنا که اصول اخلاقی اموری انسانی هستند که به دین خاص اختصاص ندارد، ولی این امر از جهت دیگر دینی است زیرا امام (علیه السلام) بر اساس تربیت الهی است که این گونه عمل می‌کند، زیرا پابندی به اخلاق به‌ویژه در جایگاه تعارض منافع، بدون تربیت الهی امری مشکل است.

ادّعی این نوشتار آن است که رفتار اخلاق مدارانه در هر سطحی، می تواند آثار اجتماعی نیز داشته باشد. در سیاست ورزی، بسیاری کسانی که پیش از قدرت پایبند به اخلاق هستند (ابن خلدون، ۱۳۹۰: ۲۷۱)، اما مهم پای بندی و تقید پس از به دست گرفتن قدرت است (همان، ۳۴۱). واری این مقوله در ایام خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز ضروری به نظر می رسد که البته در پژوهش های دیگر قابل بازیابی است. اما شناخت رفتار اخلاقی مورد تأکید امام در دوره خلفا نیز با اهمیت جلوه می کند. نوشتار حاضر گونه های متعدد رفتار اخلاقی را در در همین موضوع با محوریت پرسش های ذیل به بوته سنجش سپرده و با روش توصیفی تحلیلی به بحث نشانده است:

گزاره های اخلاق مدارانه امام پیش از رسیدن به حکومت چگونه در رفتار ایشان منعکس شده است؟  
و امام چگونه و تا چه حد نسبت به حفظ اخلاق در دوره خلفا کوشیده است؟

### ۳. پیشینه پژوهش

هر چند این پژوهش از پیشینه عمومی در تک نگاری های خاص در این باره به صورت ضمنی برخوردار است. چنانکه در شروح ابن ابی الحدید، ابن میثم، شوشتری، خوبی و دیگر شروح مطالبی پراکنده می یابیم، اما مسئله اصلی هیچ یک از دانشوران، واری دقیق از فهم اخلاق مداری امام در پیش از رسیدن به حکومت، آن هم بر پایه نهج البلاغه نبوده است؛ مقالاتی مانند:

«تبیین مؤلفه های سیاست اخلاقی امام علی (علیه السلام) پس از رسیدن به امامت و حکومت» از حسین سلطان محمدی و فاطمه سلطان محمدی، که ضمن یکی گرفتن امامت و حکومت، این مقاله مربوط به دوران خلافت امام است.

یا «نسبت اخلاق و سیاست از دیدگاه امام علی (علیه السلام)» از جلال درخشه که نگاهی بنیادین به این مسئله داشته و کمتر به سیره امام توجه داشته است.

و نیز «رفتارشناسی رهبری اخلاق مدارانه امام علی (علیه السلام) در جنگ در پرتو آموزه های نهج البلاغه» (مطالعه موردی جنگ صفین) از محسن رفعت و مصطفی مسعودیان که این مقوله را صرفاً در جنگ صفین مورد بررسی قرار داده است.

در پژوهش های نشر یافته، کتاب یا مقاله ای با محوریت پاسخ به مسائل مدّنظر این پژوهش یافت نشده است. مقاله حاضر می کوشد بر اساس آموزه های نهج البلاغه و به ویژه کتب تاریخی اهل سنت مؤلفه های رفتاری اخلاق مدارانه ای امام علی (علیه السلام) را در مقام امام و رهبر و یا حتی انسانی سیاست ورز بازشناسی و تحلیل کند، حتی اگر در قامت خلیفه قرار نگرفته باشد. بدین منظور ابتدا مؤلفه های رهبری

اخلاق‌مداران امام علی (علیه السلام) پیش از رسیدن به حکومت در سنجه تحلیل قرار می‌گیرد؛ این تحلیل در هر قسمت در قالب عصری‌سازی و تطبیق رفتار امام با سیاست‌ورزان صورت می‌پذیرد.

#### ۴. رفتارشناسی رهبری اخلاق‌مداران امام علی (علیه السلام)

از میان مشخصه‌های متعدّد در رفتار امام علی (علیه السلام)، می‌توان به‌طور خاص به اخلاق‌مداری بر اساس کرامت انسانی اشاره کرد. منظور از رهبری اخلاق‌مدارانه لزوماً رهبری در قامت «حاکم» نیست، که منظور نفوذ و اثرگذاری یک شخصیت ویژه سیاسی در قامت حاکمیت است، صرف‌نظر از اینکه امام پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بنابر عواملی درمسند حکومت قرارنگرفت، اما پیوسته به‌عنوان شخصیت برجسته سیاسی و ذی‌نفوذ شناخته می‌شد، از این‌رو رفتار ایشان را می‌توان تا پیش از رسیدن به حکومت در ساختار پیشوا یا بنابر ادبیات این تحقیق «رهبری» تعریف کرد.

امام که تعامل زمامدار و سیاست‌ورز با انسان‌ها را براساس دو مقوله برادر دینی و برادر آفرینشی تفسیر می‌کند، (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳) برخلاف سیاست‌مداران قدرت‌طلب که اخلاق را تابع سیاست می‌دانند، (نهج‌البلاغه، کلام ۲۰۰) سیاست را تابع اخلاق معرفی می‌کند (همان، کلام ۶۹؛ کلام ۲۲۴) و معتقد است که به‌خاطر آسیب‌های فراوان قدرت، (همان، نامه ۵۳) اخلاق مهارکننده قدرت خواهد بود، (همان، نامه ۵۳) این ادبیات مرهون روحی است که آموزه‌های قرآنی در آن سریان دارد که به‌عنوان مثال در جنگ، ماهیت جنگ را دفاعی و دفاع را به‌اخلاق مقید می‌کند، (ر.ک: بقره/ ۱۹۰) از این‌رو فعل زشت کسانی را که مقابل او قرار می‌گیرند، بزرگوارانه مورد نقد قرار می‌دهد، اما از واکنش به‌مثل امتناع می‌ورزد، (نهج‌البلاغه، خطبه ۵۱) چراکه شخصیت انسانی عنصر مورد توجه امام برای برخوردها و تعامل هاست. از این‌روست که رهبری اخلاقی با ایجاد انگیزه و الهام‌بخشی می‌کوشد جامعه مورد تعامل خویش را مقید به آداب اخلاقی کند.

#### ۴-۱- رخدادهای سقیفه و رفتار اخلاقی

بنابر شواهد تاریخی رخداد سقیفه رنگ و بوی حزبی، قبیله‌گرایی، انتقام‌جویی و تبعیت کورکورانه از سران به‌خود گرفت. روح حاکم بر مردم نیز روح و رقابت قبیله‌ای بود. خلافت علی (علیه السلام) سبب دفع روحیه‌های فوق می‌شد و با وجود آشنایی کامل سران «حزب ثلاثه» — یعنی ابوبکر از حزب بنی‌تیم، عمر بن خطاب از حزب بنی‌عدی و ابوعبیده‌جراح از حزب بنی‌حارث نسبت به روحیه علی (علیه السلام)، امر دایر مدار این شد که به‌هر وسیله‌ای نباید خلافت در بنی‌هاشم جمع شود. (ر.ک: بلاذری، ۱۳۹۷: ۱۰/۳۷۹؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴/۲۲۲) در این شرایط علاوه بر حزب ثلاثه، حزب دیگری بود که همواره روحیه ستیزه‌جویی

خود رانسبت به اسلام و پیامبر ﷺ حفظ کرده بود و چون تقریباً قدرت را از دست خود خارج می‌دید سعی در تحریک عصبیت قومی قبیله‌ای داشت. حزب امویان یا طلقاء به رهبری ابوسفیان همواره می‌کوشید با ایجاد جنگ داخلی و کسب همه قدرت هیمنه اسلامی را درهم شکنند. وقتی حکومت به دست یکی از افراد حزب ثلاثه یعنی ابوبکر افتاد، رهبر حزب امویان که به خاطر سوابق ننگین خود نمی‌توانستند در قدرت دستی بر آتش داشته باشد، «به نزد عباس رفت و گفت: به خدا قسم! هیا هو و غوغایی می‌بینم که چیزی جز خون آن رافرو نمی‌نشانند! ای فرزندان عبدمناف، ابوبکر را چه رسد که رشته فرمانروایی شما را به دست گیرد؟ آن دو مستضعف و آن دو درمانده کجایند؟ مقصودش علی (علیه السلام) و عباس بود؛ آن‌گاه گفت: شأن حکومت نیست که به دست کم‌شمارترین تیره قریش افتد» (ر.ک: صنعانی، بی‌تا: ۴۵۱/۵؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۴۴/۲۱۳۷۸؛ شوشتری، ۴۰۲/۴۱۳۷۶)، «در این هنگام زبیر، ابوسفیان و گروهی از مهاجران به همراه عباس به نزد علی (علیه السلام) رفتند و برای تبادل نظر خلوت کردند. آنان سخنانی گفتند که لازمه آن تهییج مردم و قیام بود. عباس نیز سخنانی گفت» (ابن‌ابی‌الحدید، ۲۱۹/۱۱۳۷۸). سپس ابوسفیان به علی (علیه السلام) گفت: دست بگشای تا با تو بیعت کنم؛ و به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را بر سر ابوبکر از سواره و پیاده پُر خواهیم نمود (طبری، ۲۰۹/۳۱۳۷۸؛ جوهری، بی‌تا: ۳۸، ۶۴؛ ابن‌اثیر، ۳۲۵/۲۱۳۸۵—۳۲۶؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸/۱: ۲۲۱/۱؛ ۴۰/۶). ابوسفیان که پیش‌تر از جنس سخنانی که برای عباس گفته بود، برای علی (علیه السلام) گفت، اما علی (علیه السلام) به او نهیبی زد و فرمود: به خدا تو در این گفتار جز فتنه و آشوب‌گری سر دیگری نداری. دیری است که برای اسلام بسی فتنه و شرّ جستی، ما به اندرز و نصیحت تو نیازی نداریم (طبری، ۲۰۹/۳۱۳۸۷؛ ابن‌اثیر، ۳۲۶/۲۱۳۸۵).

در برخی گزارش‌ها این عبارت نیز به کلام امیرمؤمنان (علیه السلام) افزوده شده که فرموده است: «لَوْلا أَنَا زَأَيْتَا أَبَابَكْرٍ لَهَا أَهْلًا لَمَّا تَرَكَتَاهَا»: اگر نه این بود که ابو بکر را شایسته برای این کار می‌بینیم او را به حال خود رها نمی‌کردیم (جوهری، بی‌تا: ۳۸؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۴۵/۲۱۳۷۸) یا «أَنَا وَجَدْنَا أَبَابَكْرٍ لَهَا أَهْلًا»: ما ابوبکر را شایسته این کار می‌دانستیم (طبری، ۱۳۸۷/۳: ۲۰۹/۳؛ جوهری، بی‌تا: ۶۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸/۱: ۴۰/۶) که این عبارات یا به امام نسبت داده شده<sup>۱</sup> که روایات فراوان دیگر دلیل بر ردّ چنین نسبتی است (برای نمونه ر.ک: ابتدای خطبه ۳) و یا برای راندن و عدم اجازه توطئه‌گری ابوسفیان چنین سخنی ایراد فرموده است. امام با امویان و اغراض آنان به خوبی آشنایی داشت و مطمئن بود با هر اقدامی که

۱. راوی حدیث در کتاب طبری محمد بن عثمان بن صفوان است که ابوحاتم‌رازی، منکر الحدیث، ضعیف الحدیث را برای وی عنوان کرده است (رازی، ۲۴/۸۱۴۱۵؛ دیگران نیز او را ضعیف دانسته‌اند: عسقلانی، ۳۰۰/۹۱۴۰۴؛ همو، ۴۱۵ [ب] ۱۱۲/۲).

ناسنجیده باشد نتایج مصیبت‌باری را در پی خواهد داشت. بدیهی است ابوسفیان تلاش داشت با تحریک عصبیت‌های قومی و قبیله‌ای، آشوبی جدید فراهم سازد و با اعلام آمادگی نظامی فتنه‌ای در مدینه به‌راه اندازد تا از این طریق به مقصود دیرینه خود دست یازد. امام که می‌توانست از این فرصت برای خوداستفاده کند، هويت و ماهیت او را عداوت پیوسته با اسلام دانست (نویری، بی‌تا: ۴۰/۱۹). این گفتار و رفتار امام که در قالب رهبری اخلاق‌مدارانه توصیف می‌شود از این جهت است که وی می‌تواند با ابزارهایی به «حق طبیعی خود» دست یابد؛ اما سوای از حفظ مصالح اسلام (ر.ک: نهج البلاغه، کلام ۱۲۷) که راهبرد دینی—سیاسی امام تعریف می‌شود، محور رفتار خود را اخلاق قرار می‌دهد و اخلاق‌مدارانه خود را برای رسیدن به قدرت، از طمّاعی‌های دیگران برحذر می‌دارد. امیرمؤمنان علیه السلام در انظار مردم که انتظار موضع او را می‌کشیدند، خطبه‌ای ایراد کرد<sup>۱</sup> که به شرح ذیل است:

«أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ يُسْفِنُ النَّجَاةَ وَعَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمَنَافَةِ وَصَعُوا تِيحَانَ الْمَفَاخِرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِنَجَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَاخَ هَذَا مَاءٌ أَحْرَبٌ وَلُقْمَةٌ يَعْصُ بِهَا أَكْلُهَا وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لَعِينٍ وَقَتِ إِنْبَاعِهَا كَلْزَارِعٍ بَعِيرٍ أَرْضِهِ. فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا أَحْرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكَتْ يَقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّيَا وَالَّتِي وَاللَّهِ لَا بِنَ أَيْ طَالِبِ أَنْسٍ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِئَذَى أُمِّهِ بَلِ انْدَجَتْ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ مُحْتٌ بِهِ لَا ضَظْرَنَ تَمَّ اضْطْرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبُعِيدَةِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۵۲۵)

مردم از گردابه‌های بلا با کشتی‌های نجات برون شوید و به تبار خویش منازید، و از راه بزرگی فروختن به يك سو روید که هر که با یآوری برخاست روی رستگاری بیند، و گرنه گردن نهد و آسوده نشیند که خلافت بدینسان همچون آبی بدمزه و نادلپذیر است، و لقمه‌ای گلوگیر، و آن که میوه را نارسیده چیند همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گزیند. اگر بگویم، گویند خلافت را آزمندانه خواهان است، و اگر خاموش باشم، گویند از مرگ هراسان است، هرگز من و از مرگ ترسیدن پس از آن همه ستیزه و جنگیدن. به خدا سوگند، پسر ابوطالب از مرگ بی‌پژمان است. بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است. اما چیزی می‌دانم که بر شما پوشیده است، و گوشتان هرگز ننپوشیده است. اگر بگویم و بشنوید به لرزه

<sup>۱</sup>. البته برخی چون علامه شوشتري چون بر این خطبه سندی مسند واستوار جز آنچه در شرح ابن‌ابی‌الحدید و الاحتجاج طبرسی موجود است. نیافته، آن را نام‌های خطاب به ابوبکر معرفی کرده که علی رغم برخی تشابهات و افتادگی‌ها اما از جهت محتوایی آن را یکی می‌داند. ر.ک: شوشتري، ۴۱۳۷۶: ۴۱۱/۴۱۲-۴۱۲.

در می‌آید و دیگر بجای نمی‌آید، لرزیدن ریسمان در چاهی ته آن ناپدید» (ر.ک: رضی، ۱۳۷۸-)

(۱۳)

آنچه از این خطبه به دست می‌آید، می‌توان در محورهای ذیل خلاصه کرد:

- ۱- ما بنی‌هاشم وارد این منازعات نمی‌شویم، هر چند شایعاتی برای ما دست و پا کنند.
- ۲- این امواج فتنه‌ها و قدرت‌طلبی‌ها بر سر قدرت را با کشتی نجات بشکافید. مراد از کشتی‌های نجات، کشتی‌هایی است که قدرت بر شکافتن امواج و تلاطم سخت سفر و رساندن سرنشینان به ساحل نجات را دارد. با توجه به حدیث سفینه نوح، (طبرانی، بی‌تا: ۴۵/۳-۴۶؛ نیشابوری، بی‌تا: ۳۴۳/۲؛ ۱۵۱/۳) منظور از «سفن نجات» اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) است.
- ۳- ریاست‌طلبی‌ها را کنار زنید و تاج فخر فروشی‌ها، خاندان‌گرایی‌ها و قبیله‌پرستی‌ها را بر زمین بکوبید.
- ۵- علی (علیه‌السلام) چون خود راپای بند اخلاق می‌بیند، حاضر نیست به وسیله کسی که عداوتش با اسلام و قدرت‌طلبی‌اش زبازد خاص و عام است. قدرت رابه‌دست بگیرد، علی (علیه‌السلام) خواهان آن نیست که با ابزار گناه، خلاف، مردم‌هراسی و دشمن‌تراشی قدرت رابه‌چنگ آورد.
- ۶- به دست گرفتن حکومت برای عموم انسان‌ها گرچه قدرت‌آور و لذت‌بخش است. اما چونان آبی گندیده و ناگوار است که هر که بچشد، آن را فرو می‌اندازد. بنابراین رسیدن به آن و داشتن آن، گذراست و چون لقمه‌ای گلوگیر، از این رو، علی (علیه‌السلام) خواهان آن نیست.

#### ۴-۱-۱- تحلیل و عصری‌سازی

از آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت:

- ۱- در حکومت و بدنه قدرت افرادی با گرایش‌های متعدّد سعی در رسیدن به طمع و آرزوی دیرینه خود دارند. زد و بندهای سیاسی وسیله و ابزار ترقّی این طمع‌ورزان است. در غبار فتنه ظاهر شدن آنان بی‌علت نیست. زمامداران و سیاست‌مداران با اتخاذ «موضع انفعالی» به جای موضع‌گیری فعال زمینه را برای ایجاد ذهنیت در دو دسته فراهم می‌کنند: اول: دشمنان خارجی و دوم: مردم.
- ۲- دشمنان خارجی با سوءاستفاده از موضع انفعالی مسوولان می‌توانند تصمیماتی بگیرند تا منافع خود را در دل این مواضع بیابند، کشورگشایی، ایجاد فتنه، وضع قوانین جدید علیه آن‌ها و ... می‌تواند از جمله این موارد باشد، لذا موضع انفعالی سبب شکست و ذلت خواهد بود.
- ۳- ذهنیت‌سازی برای مردم می‌تواند نسبت به موضع اتحاد لطمه زده و حتی نسبت به اهداف غایی

حاکمیت کم‌اعتماد شوند. در این شرایط بر چهره‌های سیاسی در عین حفظ اخلاق اتخاذ موضعی فعال است.

۴- یک چهره سیاسی در شرایطی که می‌تواند حکومت را در اختیار گیرد، با در نظر گرفتن مصالح فوق رفتار اخلاقی اتخاذ کرده، چون هم از رفتار انفعالی و هم از رفتار تهاجمی برای به‌دست گرفتن حکومت فاصله گرفته‌است.

۵- حفظ اخلاق در شرایط فوق مانند پرهیز از حزب‌گرایی‌ها، خویش‌سالاری‌ها، ریاست‌طلبی‌ها، فخرفروشی‌های صنفی هم توده جامعه را به حفظ وحدت دعوت می‌کند و هم امید دشمنان خارجی را ناامید می‌سازد.

#### ۲-۴. همراهی با خلفا

امیرمؤمنان (علیه السلام) معتقد بود کسانی قدرت را به‌دست گرفته‌اند که صلاحیت لازم را برای تصدّی امور ندارند. کاربست واژه «تقمص» از باب «تفعل» در خطبه شقشقیه که یکی از معانی این باب تکلف است، (ر.ک: مدرس وحید، ۱۴۰۲: ۲۵۱/۲) معنای فوق را تأیید می‌کند که خلیفه نخست پیراهنی به‌تن کرده اندازه‌ی او نبود. امام به‌شیعیان خویش نیز جز نقد سالم، اجازه تندروی را نداد (برای نمونه، ر.ک: دینوری، ۱۳۶۸: ۱۴۲—۱۴۳؛ یعقوبی، بی‌تا: ۱۸۴/۲؛ دینوری، ۱۴۱۰: ۱۶۶/۱؛ طبری، ۱۳۸۷: ۸۰/۵) ایشان التهایی ناهمسو با آموزه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که در جامعه نظاره می‌کند و باورهای مردم را در حال ریزش می‌بیند، می‌خروشد (ر.ک: خطبه ۳، ۴، کلام ۵، خطبه ۱۵۰) حکومت به‌دست گرفتن خود را در مقابل از دست رفتن آموزه‌های اسلامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر نمی‌تابد و تلاش می‌کند به‌جای گنش خصمانه بر سر چپاول قدرت و زعامت ظاهری مسلمین برای عقب‌گرد مردم تدبیری نو بیندیشد.

نامه ۶۲ نهج البلاغه از نامه‌هایی است که می‌توان در سبب صدور آن دو احتمال داد: یکی خطاب به‌مصریان به‌هنگام کارگزاری مالک‌اشتر که سیدرضی خود همین احتمال را برگزیده (نهج البلاغه: ۴۵۱) و احتمال دیگر آن است که این نامه بخشی از سرگذشت نامه‌ای است که علی (علیه السلام) از زبان خود و در جایگاه‌های مختلف بیان کرده باشد و از عصر بعثت تا عصر حکومت خویش آن را تشریح کرده که البته یا شریف‌رضی آن را گلچین کرده و یا در منبعی جدا دیده و آن را گزارش نموده‌است (ر.ک: شوشتری، ۱۳۷۶: ۳۷۰/۴—۳۷۱). امام در این نامه به‌نکته‌ای درخور تذکر می‌دهد که میزان پایبندی خود به‌حوزه اخلاق را بیان می‌کند؛ با این توضیح که آیا وی حاضر است موازین اخلاقی را جهت نیل به‌قدرت زیر پا بگذارد یا از همه قدرت چشم‌پوشد تا اخلاق مانا باشد و مردم بی‌اخلاق و بی‌دین نگردند، به عبارتی



دیگر امام برای حفظ اسلام از یک رفتار اخلاقی استفاده می کند. ایشان در بخشی از این نامه می فرماید:

«فَلَمَّا مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَنَزَّاعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِ فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يَلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِيَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُرْبَعُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِي عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَنَّهُمْ مُخَوِّهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِي فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْتِثَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يَبَايَعُونَهُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا أَوْ هَدْمًا تُكُونُ الْمُصِيبَةَ بِهِ عَلَى أَكْثَرِ مَنْ قُوَّتِ وَلَا يَتِيكُمُ اللَّيْلِ إِتْمَاهِي مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَّقَسَعُ السَّحَابُ فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى رَاحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَّه» (نهج البلاغه، خطبه ۶۱)

چون رسول خدا (ص) به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت به هم افتادند و دست ستیز گشادند و به خدا در دلم نمی گذشت و به خاطر نمی رسید که عرب خلافت را پس از پیامبر (ص) از خاندان او برآرد، یا مرا پس از وی از عهده دار شدن آن بازدارد، و چیزی مرا نگران نکرد و به شگفتم نیاورد، جز شتافتن مردم بر فلان از هر سو و بیعت کردن با او. پس دست خود بازکشیدم، تا آنکه دیدم گروهی در دین خود نماندند، و از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابود ساختن دین محمد (ص) خواندند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا ویرانی، که مصیبت آن بر من سخت تر از محروم ماندن از خلافت است و از دست شدن حکومت شما، که روزهایی چنداست که چون سرابی نماند، یا چون ابر که فراهم نشده پراکنده گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا برخاستم تا جمع باطل بپراکند و محو و نابود گردید، و دین استوار شد و بر جای بیارمید».

#### ۴-۲-۱- تحلیل و عصری سازی

آنچه از این نامه به دست می آید، می توان آن را در محورهای ذیل خلاصه کرد:

۱- حکومت کالای چند روزه است که از نظر امام هیچ ارزشی برای آن قابل تصور نیست، تعبیر امیرمؤمنان (علیه السلام) از حکومت به کالا و متاع نشان می دهد که اولاً در این تعبیر نوعی داد و ستد نهفته است. به عبارتی حکومت در گذر زمان، افراد متعددی را در مسند خود می بیند، از این رو حکومت به افراد حیثیت و قدرت می بخشد، از این جهت است که در عبارت: «إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ» قید «قَلِيلٍ» به «مَتَاعٌ» اضافه شده است.

۲- چنانچه رابطه دین و اخلاق اتحاد تلقی شده و یا انجام امور اخلاقی در پرتو دین امری ضروری

فرض شود، دست‌شستن از حکومت و حکومت‌داری حتی با وجود صلاحیت‌های لازم در صورتی که دین و به تبع اخلاق مردمان رو به تباهی می‌رود، امری اخلاقی و وظیفه عالم متعهد به‌شمار می‌رود. البته توجه به اینکه بسیاری از گزاره‌ها و مبانی اخلاق، فرادینی است، ضرورت دارد.

۳- «مطالبه حکومت» برای اینکه دین و اخلاق و ارزش‌های انسانی پایدار ماند، ارزشمند است. نه تمتع و ثروت‌اندوزی برخی که به ظاهر در دایره دین، خودنمایی می‌کنند.

۴- انسان برای رسیدن به آب تلاش می‌کند، اما تلاش برای سراب امری عبث و بیهوده است. حکومت حتی سراب نیست چه اینکه آن را آب دانست.

۵- حکومت چونان ابرهای پاییزی و بهاری است که همواره در حال آمد و شد هستند و ابرهای جدید جایگزین ابرهای پیشین است. تحلیل دیگر در این باره اینکه فردی که همواره با هدف ثروت‌اندوزی و قدرت‌مداری برای رسیدن به حکومت در تلاش است. به محض رسیدن به قدرت، از دست او بیرون خواهد شد، به عبارتی تلاش برای نیل به قدرتی که در حکومت نهفته است. تلاشی عبث است. چون امری مانا نیست.

۶- امیرمؤمنان (علیه السلام) در این شرایط اسفبار و اوضاع دهشتناک که از دین تنها نامی مانده و از اخلاق صرفاً ادعای آن، مخیر شده بود که میان ماندن در حکومت یا کنار زدن آن جهت مانا شدن دین کوششی نماید. اما امام بر این اعتقاد راسخ است که در میان آشوب خطرناک برای دین مردمان، برخاستن باید، تا چیزی از جمع باطل نزاید و اخلاق مردمان برجای ماند. بدیهی است دغدغه امام برای رسیدن به حکومت باتمسک به هر ابزاری نیست که حفظ دین و پایدار ماندن اخلاق سالم نبوی برخاسته از آموزه‌های قرآنی است. لذا همت خود را بر این می‌گمارد که در این شرایط با خلفایی که حتی شایستگی‌های ضروری جهت تصدی امور نداشته، همراهی کند.

#### ۳-۴- خیرخواهی برای خلیفه سوم

چون عثمان به خلافت رسید، بر خلاف آنچه در شورای عمر قول داده بود در شش سال دوم حکومت خویش شروع به بذل دارایی‌های بیت‌المال کرد. وی برخی از خویشان خود را بدون در نظر گرفتن شایستگی‌ها بر سر کار گمارد، دارایی‌های عمومی را با رقم‌های افسانه‌ای تقسیم کرد، (دینوری، ۱۹۹۲: ۱۵۹، ۱۹۴؛ دینوری، ۱۳۹۱۳۶۸؛ بلاذری، ۲۷/۵۱۳۹۷-، ۲۸، ۵۲، ۵۱۵۴۹۰؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴/۳۴۵؛ اندلسی، ۲۶۱/۲۱۴۰۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۱۳۷۸/۱۹۹۶۶؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۱۳۷۸/۱۹۸۶۶-۱۹۹) علامه امینی جدولی از بخشش‌های وی با استناد به مدارک تاریخی ترسیم نموده و از بخشش‌هایی که

به زبیر، سعد بن ابی وقاص، حارث، عبدالله بن ابی سرح، یعلی بن امیه، زید بن ثابت و ... داشته، گردآورده، با استناد به شواهد تاریخی، مجموع این بخشش‌ها رامی‌توان چهار میلیون و سیصد هزار دینار و صد و بیست و شش میلیون و هفتصد و هفتاد هزار درهم تخمین زد (امینی، ۱۳۸۷/۸۱۳۸۷). در شش ساله دوم حکومت عثمان در اثر سیاست مالی نادرست خلیفه دوم شکاف طبقاتی میان فقیر و غنی شدیدتر و عمیق‌تر شد و بنی‌امیه به خاطر عثمان همچون شتران گرسنه که علف بهاری بیابند، از بیت‌المال بهره‌ها جستند. به حدی که سعید بن عاص والی عثمان در کوفه می‌گفت عراق باغ قریش است. از میوه‌های آن هرچه خواستیم استفاده می‌کنیم و آنچه میل نکردیم، صرف نظر می‌کنیم (بلاذری، ۱۳۹۷: ۴۳۳/۵، ۵۲۹؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۲۳/۴؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۳۳۷/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۹۵: ۳۱۳۸۵/۳؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۵۸۹/۲). خود عثمان در مورد بیت‌المال و دست‌درازی به آن گفت: «ما هر اندازه نیاز داشته باشیم، از بیت‌المال اخذ می‌کنیم، اگرچه بینی عده‌ای به خاک مالیده شود» (ابن ابی‌الحدید: ۱۳۷۸-۴۹/۳) سوءاستفاده عثمان از اموال عمومی به حدی رسید که خزانه‌دار بیت‌المال وی نیز تحمل نکرد و به نشانه اعتراض استعفا داد (همان، ۱۹۹/۱).

برخوردهای خشن و تند عثمان با صحابیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر اعتراض و انتقاد به روش حکومت‌داری وی زمینه نارضایتی مردم را نیز به دنبال داشت، تبعید ابوذر به ربه، ضرب و شتم عبدالله بن مسعود از این قسم است (بلاذری، ۱۳۹۷/۵۲۴: یعقوبی، بی‌تا: ۱۷۰/۲). اعتراضات کسانی مانند ابن عباس (دینوری، ۱۱۴۱۰/۴۸) و عایشه (یعقوبی، بی‌تا: ۷۱/۲-۷۲) نیز ثمری نداشت و عثمان راه خود را پیش می‌گرفت. بسیاری از شخصیت‌های دیگر نیز به دلیل اعتراضات فراوان به دستور خلیفه تبعید شدند. مالک اشتر نخعی، ابوذر غفاری، زید بن صوحان، برادر زید صعصعه، عمرو بن حمق، عبدالرحمان بن حنبل جمعی و ... از جمله این تبعیدشدگان هستند. (یعقوبی، بی‌تا: ۱۵۰/۲؛ ابن اعثم کوفی، ۳۷۶/۲۱۴۱۱، ۴۲۸) این خشونت‌های پایدار از سوی مخالفان و معترضان هم‌چنان ادامه داشت تا حدی که دور شدن جامعه از معنویت و حذف اخلاق از زندگی مردم سبب شد سران و بزرگان نسبت به عملکرد خلیفه رضایت درخور نداشته باشند. (منقری، ۳۳۹۱۴۰۴: بلاذری، ۱۳۹۷/۶۱۳۳-۱۳۸: طبری، ۳۷۶/۴۱۳۸۷؛ ۴۳/۵؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸/۲۲: ۳۶/۹) به خاطر اعتراضاتی که به او شد، چنین پاسخ داد: اگر من در جایگاه خلافت خویشاوندنوازی نکنم، خلافت را برای چه می‌خواهم؟! (طبری، ۱۳۸۷/۳۳۸) وقتی شرایط وخیم‌تر شد مردم گفتند: ما خواهان تو نیستیم، گفت: این پیراهن را خدا به تن من کرده، مگر رأی مردم ملاک است و جز خدا نمی‌تواند از تن من در آورد. (طبری، ۱۳۸۷: ۳۷۵/۴؛ رازی، ۱۳۷۹: ۴۵۲/۱)

ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۵۷/۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۶۹/۳؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۵۰/۲۱۳۷۸) اما در این دوران پرآشوب، امیرمؤمنان (علیه السلام) مکرر عثمان را مورد نقد، اعتراض، نصیحت و خیرخواهی کرد. احمدبن حنبل آورده که راوی از حضور در نزد عثمان سخن می‌گوید، بدین صورت که علی وی را انتقاد می‌کرد؛ ناگاه عثمان خشمناک برافروخت و گفت: «تو فراوان با ما مخالفت می‌کنی...» (ابن حنبل، ۱۰۰/۱۱۳۶۸؛ تمیمی، بی‌تا: ۱/۳۴۰) علی (علیه السلام) چون پایبند به اخلاق است، این حق را بر خود واجب می‌بیند که زبان به اعتراض و انتقاد گشاید، اما کسی که بدان پایبند نیست، تلاش می‌کند با مصالحه و مداهنه منافع خویش را قوام بخشد.

اعتراض‌های پیاپی علی (علیه السلام) سبب شد عثمان، ایشان را نیز به مزرعه‌ای که علی (علیه السلام) خود در ینبع فراهم ساخته بود، تبعید کند، چون می‌ترسید مردم به نفع علی (علیه السلام) شعار دهند و از این رو تلاش می‌کرد تا علی (علیه السلام) در منظر انظار نباشد و مردم نامش را برای خلافت کمتر یاد کنند و بدان شعار ندهند و فریاد نزنند. (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰) در یکی از همین تبعیده‌ها عبدالله بن عباس از سوی عثمان نامه‌ای به عنوان دادخواهی برای ایشان آورد؛ امام که از این آمد و شده‌ها به ستوه آمده بود چنین فرمود: «پسر عباس! عثمان جز این نمی‌خواهد که من چون شتر آب‌کش باشم، با دلو بزرگ پیش آیم و پس روم. به من فرستاد تا بیرون روم، سپس فرستاد تا بازگردم و اکنون فرستاده‌است تا بیرون شوم. به خدا کوشیدم آزار مردم را از او باز دارم، چندان که ترسیدم در این کار گناهکارم» (نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰)

«جَمَلٌ نَاضِحٌ» در عبارت «مَا يَرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يُجْعَلَنِي جَمَلًا نَاضِحًا بِالْعَرَبِ» یعنی شتر آب‌کش؛ به هر شتر نیز «ناضح» گویند، (ابن منظور، ۶۱۹/۲۱۴۱۴؛ طریحی، ۴۱۹/۲۱۳۷۵) شتر آب‌کشی که مشک‌هایی بدان آویزان می‌کردند، به شریعه می‌بردند تا ظرف‌ها را پر و خالی کنند. (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱۰۳/۳) این تعبیر تنها يك بار در «نهج البلاغه» آمده‌است. عثمان در محاصره به گوشش می‌رسید که خلافت بعد از او از آن علی (علیه السلام) است. چراکه او را به نام امارت بر مسلمانان صدا می‌زدند (عبده، بی‌تا: ۲/۲۶۰؛ مغنیه، ۳۶۸/۳۱۳۵۸).

«عَرَبٌ» نیز دلو بزرگ است، (ابن ابی‌الحدید، ۲۹۷/۱۳۱۳۷۸) به این معنا که عثمان قصد دارد مرا شتر آب‌کشی قرار دهد که دلو بزرگی را حمل می‌کند: «بیا و برو». به من سفارش می‌کند از مدینه خارج شوم، سپس به دنبال من می‌فرستد تا بازگردم، امروز نیز به تو سپرده‌است تا خارج شوم؛ به خدا قسم به قدری از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم.

برای قسمت پایانی کلام امام سه احتمال قابل طرح است:

احتمال نخست: اینکه درباره دفاع از عثمان چندان کوشش و مبالغه کردم که ترسیدم به سبب همین مبالغه و بسیاری دفاع از او گنهکار باشم که دفاع از او به سبب جرائم و بدعت‌هایی که پدید آورده است روا و شایسته نیست و این تأویلی است که مخالفان عثمان هم همین را پذیرفته‌اند. (همان، ۲۹۷/۱۳) مرحوم خوبی می‌افزاید که عثمان به دلیل انجام کردارهای زشتی که مخالف با روح دین بود، گناهکار محسوب می‌شود و در این مطلب تردیدی وجود ندارد که یاری امام اعانه بر گناه به شمار می‌رود. اگر امیرمؤمنان (علیه السلام) یاور ارتکاب گناهان عثمان می‌شد، از باب آیات تعاون بر اثم (مائده، آیه ۴) و یا مسارعه بر اثم (همان، آیه ۶۸) او نیز مجرم و گناهکار به شمار می‌آمد (هاشمی خویی، ۱۸۳/۱۶۱۴۰۰).

احتمال دوم این که چندان از او دفاع کردم که خود را در معرض هلاک انداختم و ممکن بود مردمی که بر او شوریده بودند مرا بکشند و ترسیدم که در به خطر انداختن جان خویش و در افکندن خودم در آن ورطه خطرناک، گنهکار باشم (ابن ابی الحدید، ۲۹۷/۱۳۱۳۷۸؛ هاشمی خویی، ۱۸۳/۱۶۱۴۰۰).

احتمال سوم: این که در دفاع از عثمان با مردم کوشش کردم تا آنجا که ترسیدم به سبب آنکه مردم را با تاز یانه و دست خود زده و از او دور کرده‌ام و با گفتار خویش عثمان را یاری داده‌ام، مرتکب گناه شده باشم، یعنی در این موارد بیش از آنچه لازم بوده است انجام داده‌ام (ابن ابی الحدید، ۲۹۷/۱۳۱۳۷۸؛ هاشمی خویی، ۱۸۴/۱۴۰۰: ۱۶).

بنابر شواهد تاریخی گفت‌وگوهایی میان عثمان در کشاکش قتلش و علی (علیه السلام) صورت پذیرفته است (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۴/۳۵۸، ۴۰۶؛ مسعودی، ۳۴۴/۲۱۴۰۹) که می‌توان احتمال نخست را نسبت به دیگر احتمالات ارجح دانست و آن را در قالب رفتار اخلاقی امام تعریف نمود.

#### ۱-۳-۴- تحلیل و بررسی

نکاتی از کلام امام قابل برداشت است:

۱- امام با همه وجودش برای عثمان خیرخواهی کرده است. از این رو وظیفه معترض و منتقد این است که برای عدم اختلال در نظام اسلامی از تمام وجود خیرخواهی کند نه برای حفظ منافع خویش و پیشبرد اغراض خود.

۲- در موضعی که امام عثمان را نصیحت کرده، می‌کوشد تا عثمان را از شرایط دشواری که برای خود و دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) رقم زده نجات دهد.

۳- بهترین موضع یا رفتاری که دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در این شرایط نابسامان استوار می‌سازد، ممانعت از ایجاد شورشی است که ممکن است کیان سرزمین‌های اسلامی را به یغما رود. همین گزاره رفتاری را

می‌توان در مواجهه امام پیش از اعتراضات و شورش‌های علیه عثمان ملاحظه کرد.

۴- عثمان علی رضی الله عنه را تنها در کشاکش سختی‌های خود و شورش‌های انجام شده طلب می‌کرد، اما در مواردی که ایشان حق انتقاد و اعتراض را بر خود ضروری می‌دید، علی رضی الله عنه را مانع نیات خود می‌انگاشت. بدیهی است اگر رهبران بی‌اخلاق جامعه‌ای اعتراض و انتقاد خواص و عوام را در دوران پیش از فتنه با اولویت برنامه‌های پیشبرد خود منافی و ناسازگار ببینند، دهان مخالف را با استفاده از هر وسیله ممکن می‌بندند و زبان گله و شکایت آن‌ها را منکوب می‌کنند. یکی از این وسیله‌ها تبعید است؛ در عین حال در کشاکش فتنه برای فروکش ساختن آن از همان منتقدان استمداد می‌کنند، در حالی که رفتار رهبری اخلاقی هم پیشافتنه و هم پسافتنه را برمی‌تابد. رفتار تمامی نخبگان و خواص جامعه نیز چنانچه در مسیر اخلاق و مصالح اجتماع تعریف شود، می‌تواند زمینه توازن اجتماعی را فراهم سازد.

۵- آنچه برای امیرمؤمنان رضی الله عنه اساس پیشبرد اهداف آموزه‌های اسلامی است. ترجیح اخلاق و حفظ دین پیامبر صلی الله علیه و آله است. حتی اگر کسانی به ناحق بر مسند امور تکیه زده باشند. از این رو کوشش امام پرهیز از شورش و اختلال در نظام اسلامی است.

۶- طبیعی است آیات قرآن و روایات دلالت‌کننده بر اصل جهاد نشان‌دهنده اهمیت وافر آن در دین است؛ اگر عثمان امامی عادل و مستحق دفاع بود، علی رضی الله عنه مقابله با او را واجب می‌دانست؛ اما دفاع از وی صرفاً به خاطر حفظ اخلاق یعنی پرهیز از سنت غلط خلیفه‌کشی و ممانعت از شورش و فتنه در نظام اسلامی صورت پذیرفت و همین مقوله بر اساس رعایت اخلاق از سوی رهبران و نخبگان جامعه قابل برداشت است.

#### ۴-۴- مواجهه اخلاقی در جریان شورش علیه عثمان

شورشیان در مدینه مستقر شدند، پس از نامه‌نگاری‌ها در مدینه حاضر شدند. در جریان این شورش بافت سه‌گانه‌ای به‌وجود آمد: حق‌طلبان، کسانی که معترض و منتقد به‌شمار می‌آمدند، در رأس ایشان سه‌شخصیت برجسته آن راهدایت و رهبری می‌کردند، مالک اشتر، محمد بن ابی‌بکر و عمار یاسر که البته این سه‌تن خواهان اصلاح امور و نه کشته شدن عثمان بودند. در همین کشاکش، عده‌ای همراه این گروه شدند: قدرت‌طلبان غیراموی که در رأس ایشان طلحه و زبیر بودند و به‌دنبال نابودی عثمان، برای رسیدن به قدرت تلاش می‌کردند، گروه سوم نیز قدرت‌طلبان اموی بودند که هدفی چون گروه دوم را دنبال می‌کردند و معاویه در پس پرده این گروه رارهبری می‌کرد. شورشیان - و به‌ویژه گروه نخست که به‌دنبال اصلاح امور بودند- پس از گردآمدن در مدینه، به‌نزد امیرمؤمنان رضی الله عنه رفتند و ایشان را نماینده و سخنگوی

منتقدان و معترضان قرار دادند. بدیهی است در این شرایط ایشان با وجود اطلاعاتی که از اوضاع طاقت‌فرسای حکومت عثمان داشت، می‌توانست خود را کنار بکشد و طرفداری از عثمان را در قبال این جمعیت عظیم وانهد. امام این پیشنهاد را پذیرفت و با عثمان شروع به سخن کرد، که بخشی از آن در کلام ۱۶۴ نهج البلاغه نقل شده است:

«إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدِ اسْتَسْفَرُوا فِي بَيْتِكَ وَبَيْنَهُمْ وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ مَا عَرِفْتُ شَيْئًا جَهْلُهُ وَ لَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَخَيْرُكَ عَنْهُ وَلَا خَلْوَانَا شَيْءٌ فَبَلَّغْكَهُ وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا وَتَسْمَعُتَ كَمَا تَسْمَعُنَا وَصَحِيحَتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا صَحِيحَتَنَا وَمَا ابْنُ أَبِي تُخَفَةَ وَلَا ابْنُ الْحَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَيَّ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَشَيْخَةٌ رَحِمَ مِنْهُمَا وَقَدِ نَبَلْتَ مِنْ صَهْرِهِ مَا لَمْ يَبَالِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا تُبْصِرُ مِنْ عَمِّي وَلَا تَعْلَمُ مِنْ جَهْلٍ وَإِنَّ الطَّرِيقَ لَوَاضِحَةٌ وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدَى وَهَدَى فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَأَمَاتَ بَدْعَةً مَجْهُولَةً وَإِنَّ الشُّنْنَ لَتَبْرُهُنَّ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ الْبَدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ سَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِزٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَا خُوذَةَ وَأَحْيَا بَدْعَةَ مَثْرُوكَةَ وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَوْمَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِزِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ فَيَلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى ثُمَّ يَرْتَبُطُ فِي قَعْرِهَا وَإِنِّي أُنشِدُكَ اللَّهُ أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمُقْتُولِ فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ يَقْتُلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامًا يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَلْبَسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا وَيُنْتُ الْعَيْنُ فِيهَا فَلَا يَبْصُرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ يُوجُونَ فِيهَا مَوْجًا وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرَجًا فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيْفَةً يُسَوِّقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَتَقْضَى الْعُمُرُ فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَلِمَ النَّاسِ فِي أَنْ يُوَجَّهُوا إِلَيْهِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴)

امام خود را در این گفت‌وگو نماینده مردم یعنی حوزه عراق، حجاز و شمال آفریقا معرفی می‌کند. ایشان می‌فرماید: که این مردم از من تقاضا کردند سفیر و نماینده آنها میان تو [عثمان] و خودشان باشم (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۶۲/۹). امیر مؤمنان (علیه السلام) در ادامه وی را نکوهش کرده، می‌فرماید: «به خدا سوگند! تو از همه امور رخ داده آگاهی!» گاهی خلیفه و رهبری نمی‌داند چه کسی چپاولگری و غارت کرده، اما گاهی نیز اتفاق می‌افتد که کارگزاری نسبت به همه امور آگاه است و از زوایای حکومت خویش مطلع است! در این صورت، روش و منش رفتاری وی در برخورد با مفسدان متفاوت است. عثمان به خوبی

تحلیل رهبری اخلاق مدارانه امام علی (علیه السلام) در دوران پیش از حکومت  
با تأکید بر نهج البلاغه

می‌داند چه تبعیض‌ها و چه فسادهایی در میان جامعه ایجاد کرد، از این رو علی (علیه السلام) به او نهیب می‌زند که من نمی‌دانم تو را به چه راهنمایی کنم که ندانی، خود می‌دانی خودت و کارگزارانت چه بلاهایی بر سر مردم آورده‌ی و آوردند. ما به چیزی پیشی نگرفتیم تا تو را بدان خبر دهیم، هم تو به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) واقف هستی و هم ما واقفیم. هم تو زوایای زندگی و سیاست و مدیریت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده‌ای و هم ما از سر گذرانده‌ایم، هم تو مصاحب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودی و هم ما همراهی وی را کرده‌ایم، سزاوار نیست که پسر ابی قحافه و پسر خطاب در عمل کردن به حق از تو پیشی بگیرند! حداقل مانند آنها عمل کن.

امام در اثنای سخن از تعبیر «أَبِي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)» استفاده می‌کند، یعنی «تو از آنان به پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزدیک‌تری» امام در صدد است با یادآوری گذشته، دل عثمان را نرم کند. در ادامه می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ» امام با این بیان، نهایت دلسوزی و خیرخواهی خود را برای عثمان ابراز می‌کند و می‌گوید تو را به خدا سوگند که به خودت فکر کن و مراقب خودت باش. به خدا! نه تو کور هستی که ما چشمانت را باز کنیم و نه نادان هستی که ما دانایت کنیم. پس نگو که من در مانده‌ام، و نمی‌دانم چه کنم! این سخن امام نشان می‌دهد که عثمان به تمامی کردار سیاسی خود آگاه بود و شرایط جامعه آن روز را آگاهانه انتخاب کرد.

امام به عثمان تذکر می‌دهد که برترین فرد نزد خدا «امام عادل» است که بتواند دین و ارزش‌های اخلاقی مردم را حافظ باشد، سنت‌های واضح و مشخصی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یادگار مانده و اخلاق معروف و پسندیده جامعه ارزش‌مدار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پایدار نماید، اما فرصت‌ها را دریابد و آن‌ها را به تباهی نکشاند. امامی که عدالت، محور امور اوست، بر اساس سنت روشن پیامبر (صلی الله علیه و آله) اقدام می‌کند، رفع بدعت‌ها، تبعیض‌ها، فسادها، بد اخلاقی‌ها و زیر پا گذاشتن ارزش‌ها از وظایف امام عادل است. اما در عین حال بدترین انسان‌ها نیز نزد خدا «زمامدار ستمگر» است، نه اینکه بی‌دینی و بی‌اخلاقی را در خود نهادینه ساخته که عده‌ای را نیز به دنبال خود می‌کشاند. وی بدعت‌های رها شده را زنده می‌کند، خشونت و بد اخلاقی‌ها را به جای سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) سنت می‌کند، تا جایی که جامعه رو به فساد و تباهی کشیده می‌شود.

پس از نقل حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خیرخواهی و نصیحت امام مجدداً به اوج می‌رسد و عثمان را به خداوند سوگند می‌دهد که از خود مراقبت کند تا امام کشته شده این امت نباشد. امام به سخنی که گویا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، تمسک می‌کند که چه بسیار گفته می‌شد که در این امت امامی کشته گردد و باب جنگ و خونریزی و ایجاد فتنه به واسطه او باز می‌گردد، مبدا عثمان همین امام باشد. خیرخواهی ایشان بر این



پایه قرار می‌گیرد که وقتی این گونه اتفاقات در جامعه‌ای رخ دهد، مسائل و قضایا بر عده‌ای پوشیده می‌شود، عده‌ای این سو و عده‌ای آن سو قرار گرفته، بر هم گردن‌کشی می‌کنند و همین امر سبب ایجاد فتنه‌ای در جامعه‌ای می‌شود که نام «اسلام» را بر خود بیدک می‌کشد.

در کنار برخی زمامداران همواره کسانی هستند که خود را خواص معرفی کرده‌اند و برخی از این زمامداران ایشان را، بر اساس روابطی که با این افراد داشته‌اند، جزء محرمان خود تلقی نموده‌اند و از این‌رو، این افراد در مناصبی تکیه زده‌اند. مروان با استفاده از چهره نفاق‌آلود خود، از این دست افراد بود. عثمان هشتاد و چند ساله [دو یا شش ساله] (ر.ک: ابن‌اثیر، ۹۰: ۳۱۴/۴۹۱؛ عسقلانی، ۱۴۱۵: [الف] ۳۷۹/۴) که در سیاست و مصاحبت پیامبر ﷺ خود رابه‌ظاهر پخته می‌پنداشت، صحابه پیشین رسول خدا ﷺ و نصایح ایشان را از یاد برده بود و بر اساس روابط خویشاوندی، افرادی ناهل را در مناصب سیاسی جای داده و تلاش می‌کرد خویشاوندنوازی را در مدیریت و خلافت خود اصل قرار دهد. مروان جوان که در آن روزگار در دهه سوم زندگی خود زیست می‌کرد (ابن‌عبدالبر، ۱۲: ۳۱۴/۳۸۷؛ ابن‌اثیر، ۹۰: ۴۱۴/۳۶۸)<sup>۱</sup> از آن جمله افراد محسوب می‌شد، پدر وی حکم‌بن ابی العاص بن امیه چون اسرار پیامبر ﷺ را نزد بزرگان قریش افشا کرد، به‌دستور پیامبر ﷺ اخراج و مورد لعنت واقع شد (بلاذری، ۹۷: ۱۳۹۷/۱؛ ۶/۲۵۶؛ مسعودی، ۹: ۱۴۰۹/۲؛ ۳۳۴/۲؛ ابن‌عبدالبر، ۱۲: ۱۴۱۲/۱؛ ۳۶۰/۱؛ ابن‌اثیر، ۹۰: ۴۱۴/۳۶۸) و به همین خاطر است که برخی از علمای اهل سنت او را در زمره صحابه برنشمرده‌اند. (ابن‌عبدالبر، ۱۲: ۳۱۴/۳۸۷) وی در حکومت ابوبکر و عمر نیز در تبعید ماند. (طبری، ۸۷: ۱۳۸۷/۴؛ ۳۹۹/۴؛ ابن‌عبدالبر، ۱۲: ۳۵۹/۱۱۴۱۲ — ۳۶۰) مروان به‌همراه پدرش بعد از اینکه عثمان به‌خلافت رسید به مدینه بازگشت (ابن‌عبدالبر، ۱۲: ۳۶۰/۱۱۴۱۲) و نویسنده و کاتب و از خواص حکومت عثمان قرار گرفت. (ابن‌اثیر، ۹۰: ۴۱۴/۳۶۸؛ ابن‌عبدالبر، ۱۲: ۱۴۱۲/۳؛ ۱۳۸۷/۳) پس از چندی عثمان او رابه دامادی گرفت. (عسقلانی، ۱۴۱۵: [الف] ۳۷۹/۴) برخی منابع، اقدامات او را از عوامل اصلی شورش علیه عثمان و کشته شدن وی ذکر کرده‌اند. (طبری، ۸۷: ۱۳۸۷/۴؛ ۵۴۶/۴؛ عسقلانی، ۱۴۱۵: [الف] ۳۷۹/۴؛ ۶/۲۰۴) از جمله این اقدامات، گزارش وی درباره دعوت مردم به شورش از جانب عمار یاسر بود که دستور عثمان مبنی بر ضرب و جرح عمار را در پی داشت، به‌گونه‌ای که عمار بیهوش شده و پس از آن به فتق مبتلا شد (دینوری، ۱۰: ۵۱/۱۱۴۱۰؛ بلاذری، ۹۷: ۱۳۹۷/۵: ۵۳۹/۵).

۱. با توجه به اینکه مروان در سال دوم هجری متولد شده و سال قتل عثمان سی و ششم بوده است. مروان باید سنی در حدود ۳۴ سال داشته باشد.

عثمان ظاهراً متأثر شد. خود خطبه‌ای مفصل و پرنکوهش خواند (بلاذری، ۵۵۰/۵۱۳۹۷؛ طبری، ۳۳۸/۴۱۳۸۷؛ ابن کثیر، ۱۶۹/۷۱۴۲۲). وی از امام تقاضا کرده بود که با مردم سخن گوید و مهلت بخواهد، این مهلت خواهی طبق آنچه منابع نقل کرده‌اند، چندین مرتبه رخ داده بود. امام از عثمان می‌خواهد اتفاقات رخ داده در مدینه را سامان دهد؛ چراکه تغییر آن نیاز به زمان ندارد، کافی است عثمان دستور دهد انسان‌های فاسد از کارگزاری خلع شوند، اموال از دست رفته را نیز بازگردانند، با مصریان نیز رفتاری نیکو شود. امام به مردم گفت: عثمان قول به اصلاح امور داده، من هم ضامنم. شورشیان گفتند: سخن علی علیه السلام برای ما حجت است. بازگشتند. اندکی رفتند، سواری شتابان به سمت مصر در حرکت دیدند، چون مشکوک شدند، او را گرفتند، پس از پرسش و پاسخ بسیار نامه‌ای در موضعی که مخفی کرده بود، یافتند، عثمان به استاندار مصر عبدالله بن سعد بن ابی سرح نامه‌ای نوشته بود که به محض این که معترضان به مصر رسیدند همه را گردن بزن، برگشتند و محاصره خانه عثمان از سر گرفته شد (همان، ۱۷۱/۳).

#### ۴-۱-۴ تحلیل و عصری‌سازی

مطالب قابل برداشت از گفت‌وگوهای میان امام و عثمان به شرح ذیل است:

- ۱- علی علیه السلام چنان پای بند به اخلاق است که با همه خلوص برای عثمان خیرخواهی می‌کند. خیرخواهان حتی اگر مخالف خود را در مسند امر ببینند و چنانچه طالب حفظ دین و اخلاق جامعه هستند، سرزدن رفتاری جز رفتار خیرخواهانه و منصفانه از سوی آنان، امری بی‌اخلاقی تلقی خواهد شد.
- ۲- در دل امیرمؤمنان علیه السلام ذره‌ای کینه و بدخواهی در ازای نابودی عثمان وجود ندارد، وی تنها به دنبال اصلاح امور است. اصلاحاتی که از عمق جان مخالف نشأت می‌گیرد، ناشی از تقید به حفظ اخلاق است؛ اما ادعای اصلاح امور با اغراض شخصی قطعاً نتیجه‌ای جز بد اخلاقی و نابودی فضای امن جامعه اسلامی ندارد.
- ۳- اگر زمامدار به منتقدان حکومت خود گوش حق نمی‌سپرد، خواص جامعه باید دل در گرو حق خواهی و نصیحت‌گویی سپارند، نه با ایجاد چند دستگی خود را مدار رهبری جامعه تلقی کنند.
- ۴- یکی از وظایف اصلی امام جامعه حراست از سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله است. در این صورت است که

۱. ابن اثیر، ۱۷۱/۳۱۳۸۵] این عبارت در قضایای متعدد بیان شده است: «أما ما كان بالمدينة فلا أجل فيه و ما غاب فأجله وصول أمرک: در نهج البلاغه مربوط به سال ۳۵ بیان شده و در الکامل مربوط به آخرین دفاعیه‌های امیرمؤمنان علیه السلام است که در نهایت منجر به مرگ وی شد».

امام عادل خوانده می‌شود. ارزش‌های اخلاقی جامعه با عنایت و توجه به مردم حفظ می‌گردد. هنگامی که سنت گزارش شده پیامبر (ص) در دست امام باشد، اجرای آن را در رأس برنامه خود قرار دهد تا اخلاق بر پایه ارزش‌مداری حراست گردد.

۵- توجه به مطالبات مردم از حقوقی است که خداوند نیز بدان توجه داده، مورد تأکید سنت پیامبر (ص) نیز بوده، حقوقی که حفظ آن به فرموده امیرمؤمنان (علیه السلام) از دیگر حرمت‌های خداوند ارجح و ارزشمندتر است (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷). البته مطالبات مردم باید در گرو حق و حق خواهی و به‌طور کلی مشروع باشد، خواسته‌هایی که در جامعه اسلامی قابل تحقق و بر اساس قوانین ناب اسلامی باشد.

۶- زمامداری که به کارگزاران خود برنامه‌های اخلاق محور رانهادینه نکند، قطعاً جزء بدترین انسان‌ها نزد خداوند به‌شمار می‌آید و به تعبیر امیرمؤمنان (علیه السلام) «زمامدار ستمگر» خوانده می‌شود. اگر فقه و شرعیات بر پایه اخلاق بنا گردد و زیربنای تألیف قلوب باشد، بدیهی است جامعه اخلاق محور و خداخواه خواهد شد، اما چنانچه «امام جائر» به فقه و اخلاق بی‌تفاوت باشد، وی مُبدع بدعت‌ها، خشونت‌ها، بی‌رحمی‌ها، فسادها، تباهی‌ها، دغل‌بازی‌ها و در یک کلام بی‌اخلاقی‌ها خواهد شد و بدیهی است که این نکته مخالف سنت پیامبر خداست.

#### ۴-۵. مواجهه اخلاقی با اقبال مردم برای اخذ حکومت

اصرار فراوان مردم برای پذیرش خلافت امام قابل توجه است (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷/۴۲۷-۴۲۸)، امام خلیفه بودن خود را منوط به بیعت تنی چند از اصحاب رسول خدا (ص) نمی‌داند، بیعت با زمامدار را مشروط به همگانی بودن می‌داند، از این رو درخواست به بیعت مخفیانه باوری ندارد و مؤکداً بیعت را در مسجد که محلّ عمومی مردمان است، جایز می‌داند، گرچه رأی و نظر نخبگان جامعه مهم است، اما مردم و بیعت آشکارا و همگانی، شرط اصلی پذیرش خلیفگی‌اش هستند (همان، ۴۲۷/۴).

طبری اوضاع پس از این که خلافت به دست امیرمؤمنان (علیه السلام) افتاد، را چنین گزارش می‌کند: «صبحگاه جمعه علی (علیه السلام) به منبر رفت و گفت: ای مردم! این [حکومت] کار شماست و هیچ‌کس بی دستور شما حقی بدان ندارد... آنگاه مردم طلحه را آوردند و گفتند: بیعت کن؛ گفت: نابدلخواه بیعت می‌کنم؛ دستش چلاق بود و پیش از همه بیعت کرد. (همان، ۴۳۵/۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵/۳-۱۹۳/۳-۱۹۴) این گوشه از تاریخ نشان می‌دهد امام تا چه حد به حق مردم در انتخاب زمامدار اهمیت داده است. امیرمؤمنان (علیه السلام) حتی بعدها بر این مسئله انگشت گذاشت که بیعت با من با فشار و اجبار اطرافیان من همراه نبوده است. ایشان در نخستین نامه نهج البلاغه این نکته را چنین مورد تأکید قرار می‌دهد:

«وَيَا عَنِي النَّاسُ غَيْرِ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ بَلْ طَائِعِينَ مُخِيرِينَ» (نهج البلاغه، نامه ۱)

بیعت اختیاری بدین معناست که تحت هیچ شرایطی افراد نباید مجبور به پذیرش بیعت با کسی شوند. کسی که حق است هیچ کسی را مجبور به همراهی با خود نمی‌کند، چون نیازی به همراهی ندارد، حق طلبان و حق مداران خود به دنبال حق می‌روند، بدون هیچ اجبار و اکراهی. مورخان گفته‌اند که همه مردم در مدینه با علی بیعت کردند بجز هفت کس که منتظر ماندند و بیعت نکردند: سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، صهیب، زید بن ثابت، محمد بن مسلمه، سلمه بن وقش و اسامه بن زید. تا آنجا که می‌دانیم هیچکس از انصار از بیعت علی باز نماند. (طبری، ۴۳۰/۴۱۳۸۷؛ ابن کثیر، ۲۲۱/۷۱۴۲۲) برخی افرادی چون کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد، نعمان بن بشیر، رافع بن خدیج، فضالة بن عبید، و کعب بن عجرة را نیز افزوده‌اند. (ابن کثیر، ۲۲۱/۷۱۴۲۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۱۵/۱۸؛ ۸/۴۱۳۷۸) اما امام دستور به آزادی و امنیت ایشان فرمود. گرچه افرادی بیعت نکردند، اما افرادی نیز حضور داشتند که چون منافع شخصی خود را در خطر دیدند و علی (علیه السلام) را آن طور که می‌خواستند ندیدند، از آزادی در حکومت ایشان سوءاستفاده کردند و بیعت خود را شکستند. طلحه و زبیر از این دست افراد بودند. امام (علیه السلام) در نامه ۵۴ نهج البلاغه، آزادی حق رأی را خطاب به طلحه و زبیر کتابت کردند، این دو پس از احساس بسته شدن امتیازگیری‌ها و رانت‌خواری‌ها، مخالفت را آغاز کردند؛ از این رو امام شروع به نامه‌نگاری کرد:

«أَمَا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمَا إِنْ كُنْتُمَا أَنْتُمَا لِرَأْدِ النَّاسِ حَتَّى أَرَادُونِي وَلَمْ أَبَايَعُهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي وَإِنَّكُمْ بَايَعْتُمَا إِرَادَتِي وَبَايَعْتُمَا وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَلَا لِجُرْصٍ [لِعَرَضٍ حَاضِرٍ فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَا لِي طَائِعِينَ فَارْجِعَا وَتَوَبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ وَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَا لِي كَارِهِينَ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْنَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ وَإِسْرَارِكُمَا الْعَصِيَّةَ وَالْعَمْرِي مَا كُنْتُمَا بِأَحَقَّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكَيْمَانِ وَإِنَّ دَفْعَكُمْ هَذَا الْأَمْرَ قَبْلَ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ خُرُوجِكُمْ مِنْهُ بَعْدَ إِفْرَارِكُمَا بِهِ وَقَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ فَبَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مَنْ مَخَلَّفَ عَنِّي وَعَنْكُمْ مَنْ أَهْلَ الْمَدِينَةَ ثُمَّ يَلْزَمُ كُلُّ أَمْرِي بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ فَارْجِعَا إِلَيْهَا السَّيْحَانَ عَنِ رَأْيِكُمَا فَإِنَّ الْآنَ الْأَعْظَمُ الْأَعْظَمُ أَمْرِكُمَا الْعَارُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجْتَمَعَ [بِجَمْعِ الْعَارِ وَالنَّارِ وَالسَّلَامِ]» (نهج البلاغه، نامه ۵۴)

امام در عبارت: «وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَلَا [لِجُرْصٍ] [لِعَرَضٍ حَاضِرٍ] حَدَّ تَعَهْدِ خُودِ رَا بَه اخلاق تبیین کرده است. ایشان بر این باور است که عموم با من بیعت کردند، در حالی که هیچ اجباری

برایشان تحمیل نشد، هیچ وعده‌ای به مردم داده نشد و هیچ کسی به خاطر امتناع از بیعت مورد تعدی سیاسی یا اجتماعی قرار نگرفت، به‌علاوه که برای اخذ رأی از مردم که صاحب حق هستند، نباید ذره‌ای فضا سازی و جوسازی کرد.

امام پذیرش خود از سوی مردم را نه به خاطر قدرت و سرکوب کردن و اعمال فشار بر مردم و نه به خاطر مُکنت و تطمیع مردم می‌داند، به عبارتی طلحه و زبیر چون به‌دلخواه با ایشان بیعت کردند، از این رو حق زمامدار بر آن‌ها این است که از او فرمان‌پذیرند و نه فرمان‌برداری را پنهان سازند. از این جاست که زمامدار به‌پشتوانه این فرمان‌پذیری اداره امور جامعه را با مردمانی آزموده و خاطری آسوده به سامان می‌رساند.

ابن‌ابی‌الحدید کلام اخلاقی و استدلال‌محور امام را چنین بازنمایی کرده است که بر شما طلحه و زبیر واجب است که به اطاعت برگردید، زیرا دلیلی برای شکستن بیعت خود ندارید و اگر می‌گویید با زور و در حالی که مجبور شده‌اید با من بیعت کرده‌اید معنی زور و اجبار این است که شمشیر برهنه بر گردن باشد که چنین اتفاقی هرگز نیفتاده است و برای شما هم چنین ادعایی ممکن نیست. اگر می‌گویید نه با رضایت خود و نه با زور بلکه درحالی که بیعت با من را خوش نداشته‌اید، بیعت کرده‌اید، تفاوت است میان آن که کسی چیزی را خوش نداشته باشد یا اینکه او را مجبور کرده باشند. امور شرعی مبتنی بر ظاهر است و بر شما با اظهار بیعت و درآمدن در آنچه که مردم به آن درآمده‌اند، اطاعت از من واجب می‌شود و اینکه شما ناخوش داشتن بیعت خود را پوشیده نگه داشته‌اید، اعتباری ندارد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸/۱۷۱۳۳۷۸: ۱۳۴-۱۳۳).

#### ۴-۵-۱ تحلیل و عصری سازی

نتایج برداشت شده از این نامه به شرح ذیل است:

۱- زمامدار در هر شرایطی که قصد حکمرانی بر مردم را دارد، نگاه به مردم را باید بر نگاه بر مسند قدرت ترجیح دهد. ادب قدرت بر محور اندیشه سیاسی اسلام اقتضا می‌کند تا اولاً زمامدار به‌هنگام اقبال عمومی جامعه برای اخذ بیعت نباید از هیچ اعمال فشاری نسبت به عامه مردم و حتی مخالفان خود استفاده کند، چراکه مردم هستند که سرنوشت خود را تغییر می‌دهند و ثانیاً متقابلاً مردم نیز باید به بیعت خویش وفادار باشند.

۲- برخی زمامداران به محض رؤیت اقبال عامه مردم برای پذیرش حکومت، از دو اهرم برای اسکات مخالفان و کسانی که بیعت نکرده‌اند می‌توانند بهره بگیرند، یکی اعمال قدرت فشار و دیگر استفاده از پخش ثروت میان مردم در جهت رأی‌گیری. استفاده از هر دو وسیله خلاف اخلاق و تعهدی است که

زمامدار باید خود را بدان سازد، برعکس امام علی (علیه السلام) هم به مخالفان و هم به بیعت‌ناکندگان آزادی مطلق داد و هم از ثروت‌پراکنی برای جلب نظر مردم هیچ بهره‌ای نجست.

#### ۶۴- شیوه اخلاقی پیش از اخذ بیعت از مردم

چگونگی بیعت از مردم به‌هنگامه پذیرش حکومت در خور توجه‌است. تحلیل نحوه برخورد و پاسداشت اخلاق مداری امام در این رویداد می‌تواند از زوایای زندگی اجتماعی مردم و آنچه در حکومت و مدیریت و زمامداری معیار بوده، پرده بردارد.

ازدحام بی‌شماری در پشت‌خانه امام ایجاد شد (بالذری،: ۵۱۳۹۷/۵۵۹؛ مقدسی، بی‌تا: ۲۰۸/۵) مردم فریاد «البيعة البيعة» سر دادند (نهج البلاغه، کلام ۱۳۷). شریف‌رضی پاسخ امام به‌شور و هیاهوی مردم را در خطبه ۹۲ نهج البلاغه چنین ثبت کرده‌است:

«دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرَ لَهُ وَجُوهٌ وَالْوَأْنُ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَالْحِجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَأَعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَلَمْ أُصْغِرْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ وَإِن تَرَكَمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعَكُمْ لَنْ وَلَيْسَ مَوْهُ أَمْرَكُمْ وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا» (همان، کلام ۹۲)

صداقت و شفافیت امام در این کلام هویداست. مردم به‌امام روی آوردند تا حاکم‌شان باشد، اما امام به‌جای وعده دادن، مشکلات پیش روی حکومت خویش را ترسیم می‌کند، مشکلاتی که با روی کار آمدنش بر برخی مردم ناخوشایند خواهد شد. این نهایت صداقت کسی است که دلشسته حکومت نیست که دل‌باخته مردم و اخلاق آنان است. امام اصرار مردم را با انکار متذکر می‌شود که چنانچه بر سر کار آید احتمال ایجاد تنگناها و دشواری‌هایی وجود دارد.

کلام امام دارای فقراتی اخلاق‌مدارانه است که توضیح آن به‌شرح زیر است:

۱- «فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرَ لَهُ وَجُوهٌ وَالْوَأْنُ»: ما به‌استقبال حکومتی می‌رویم که دارای چهره‌ها و رنگ‌های گوناگون است. پیچیدگی‌ها و دشواری‌هایی را پیش رو داریم و به‌آنچه گمان شماست نیست.

۲- «لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ»: قلب‌ها بر آن پایداری نمی‌ورزد؛ اینک اصرار شماست، با روی کار آمدن من، و وجود نابسامانی‌های گذشته، و برنامه‌های من برای اصلاحات مطمئن باشید در برابر آن‌ها نمی‌توانید شکیبایی ورزید، پس اصرار نوزید.

۳- «وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ»: عقل‌ها بر آن ایستادگی نمی‌کنند. مردم کسی را در رأس حکومت می‌بینند که همه را در برابر قانون مساوی می‌داند و شخصیت‌ها و بزرگان را دارای درجه بالاتری نمی‌بیند،

مجازات ضرورتی در اسرع وقت جزء برنامه‌های اوست، ملاحظات سیاسی، مصلحت‌اندیشی‌ها و برنامه‌های ویژه برای شخصیت‌های برجسته جامعه در برنامه زمامداری او وجود ندارد. امام خطاب به ایشان می‌فرماید محاسباتی خلاف محاسبات فوق در برنامه زمامداری من پیدا نمی‌کنید.

امام به هیچ‌وجه از میراث رבוده خود در مدت ۲۵ سال گذشته سخن نمی‌گوید تا اکنون که مردم به او اقبال کرده‌اند، او نیز به مردم روی آورد. امام مستقیماً به سختی‌ها و مشکلات پیش رو اشاره می‌کند تا مردم در آینده طلبکارانه به سوی او سرارزیر نشوند، کما اینکه یک روز پس از بیعت زمزمه‌های این طلبکاری از سوی برخی ثروت‌خواه و قدرت‌طلب نمود پیدا کرد (ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید: ۳۸۳۶/۷۱۳۷۸).

۴- «وَإِنَّ الْأَقَابَ قَدْ أَغَامَتْ»: افق‌ها تیره است کنایه از سختی امر است. شبهه بر دل‌ها و عقل‌ها چیره شده است و بیشتر مردم نمی‌دانند راه حق کجا و کدام است. در این صورت اگر من برای شما وزیری باشم که از سوی رسول خدا ﷺ و به شریعت و احکام او میان شما فتوی دهم برای شما بهتر از آن است که امیری باشم که آنچه شما تدبیر می‌کنید انجام دهم و هر چه می‌خواهید بر او حکم کنید. و من می‌دانم که مرا قدرتی که در میان شما به روش پیامبر ﷺ رفتار کنم و همچون او که در میان یارانش با تدبیر مستقل عمل می‌کرد عمل کنم نیست و این به سبب تباهی احوال شما و ممکن نبودن اصلاح شماست (همان، ۳۴/۷).

۵- «وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرْتُ»: راه روشن [سنت پیامبر ﷺ] از میان رفته است: اگر زمام امور به دستم بیفتد، اراده من بر بردن شما به سمت هدایت است. هدایتی که اصلاح شما را به فاسد کردن خویش برتابد، (نهج البلاغه، کلام ۶۹) اما چون بسیاری به انجام خلاف عادت کرده‌اند و جزء روش و سیره آنان شده‌است. مفت‌خواری، رانت‌خواری، سوءاستفاده، بی‌قانونی، نظام طبقاتی و... در آنان نهادینه شده، از این جهت سخن گفتن من از هدایت سبب انکار گفته‌های من خواهد شد و آنان قطعاً انکار می‌کنند.

۶- «وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ»: بدانید اگر زمام امور شما را به دست گیرم، شما را آن‌سان که خود می‌دانم راه می‌برم، بعدها از عمل کردن به روش خلفای پیشین سخن نگوئید، عملکرد خود را به سان فلان فرد تغییر ده.

۷- «وَ لَمْ أُضْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ»: من به گفته‌هایی که حکایت‌گر عبور از موازین، یا زیر پا گذاردن حدود یا رفتار خلاف عدالت و ... گوش نخواهم داد.

۸- «وَ عَثِبَ الْعَاتِبِ»: من به سرزنش کسی که ادعا می‌کند عدالت و دادگستری اندکی قابل تعویق افتادن است یا بنا به مصالح و مفاسدی برخی از برنامه‌ها باید پس و پیش شود گوش نمی‌سپرم. در سراسر



تاریخ حکومت امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌توان به حلوی اشعث بن قیس، مکالمه امام با برادرش عقیل (همان، کلام ۲۲۴) و یا مکاتبه‌های میان ایشان و معاویه (همان، نامه ۶، ۱۰، ۳۲) اشاره کرد.

۹- «وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ»: اگر مرا رها کنید منم چون خود شما هستم. فکر نکنید من خودم را تافته جداافتته می‌دانم، از نظر سیاسی یا اجتماعی در قانون و حقوق مثل شما هستم. هر کسی را شما انتخاب کردید من هم می‌پذیرم.

۱۰- «وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطَوِّعُكُمْ لِمَنْ وَ لَيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ»: بلکه من از همه شما شنواتر و مطیع‌تر هستم نسبت به کسی که زمام امور را به او سپردید. بدیهی است که امام با این سخن در پوشش چرب‌زبانی خود را پنهان ساخت، بلکه اقتضای اخلاق چنین است که مشکلات را با مردم در میان گذارد، وعده دروغ به مردم ندهد. آینده دروغ برای مردم تصویر نکند. اگر اصرار دارید برای انجام یک کاری، کسی را زمامدار کنید من نیز یاری‌گر او خواهم بود. در این رویکرد جز پرواداری، صداقت، راستی، پای‌بندی به اخلاق یافت نمی‌شود. مردم بسیار اصرار کردند که زیر بار کسی دیگر نخواهند رفت.

#### ۶۴-۱- تحلیل و عصری‌سازی

از فقرات ده‌گانه در خطبه ۹۲ می‌توان نکات ذیل را نتیجه‌گرفت:

۱- ضروری است زمامدار عادل در صورت اقبال مردم به او، به جای وعده دادن از مشکلات پیش‌رو و آینده خود سخن گوید. موانع و ممانعت‌ها از سوی زمامدار ممکن است برای برخی ناخوشایند تلقی گردد و از این‌رو همین مطلب سبب خواهد شد چنین افرادی در حکومت وی به‌عنوان عامل اثباتی در امور قرار گیرند.

۲- نخستین وظیفه زمامداری که عدالت حقیقی سرلوحه برنامه‌های اوست، صداقت است. در صورت نبود این اصل مهم در برنامه‌ها، حقانیت و مشروعیت زمامداری زیر سؤال می‌رود.

۳- اقبال مردمان به یک زمامدار عادل، نتایج مثبت و منفی خود را نیز به‌بار دارد. کسانی که به‌دنبال اصلاحات و مشاهده نتایج آن هستند باید در برابر برنامه‌ها و اهداف زمامداری که بدو آورده‌اند نیز شکیبایی ورزند. ناشکیبایی، نارضایتی را به‌دنبال خواهد داشت.

۴- در شخصیت‌های همیشه ناسپاس، محاسباتی خودپرستانه وجود دارد، ضروری است رهبری اخلاق‌مدار با ملاحظات سیاسی و مصلحت‌اندیشی‌هایی که سبب ایجاد تبعیض و شکاف میان طبقات مختلف جامعه می‌شود، به‌شدت برخورد کند تا محاسبات این گونه افراد درهم شکسته شود.

۵- راه روشن حکومت‌داری، باید زمینه‌ساز هدایت و اصلاح مردم گردد، عادت برخی از مفسدان



سیاسی و اقتصادی به فساد سبب مانع تراشی بر رسیدن به عدالت خواهد شد. چنین افرادی به خاطر عادت سوء خویش، هیچ‌گاه با رهبری اخلاق مدار سر سازش نخواهند داشت و همواره برنامه‌ها و اهداف اصلاحات اجتماعی وی را به چالش خواهند کشید.

۶- چون طریق زمامداری روشن است و بر اساس کتاب خداوستت پیامبر ﷺ پی گرفته می‌شود، سرسپردگی به ادعاهایی که بیانگر عبور از موازین یا زیر پاگذاشتن حدود و ثغور زمامداری است. خلاف زمامداری عادلانه است. مصلحت‌سازی‌ها و برنامه‌سازی‌هایی که در جهت تعویق احکام و حدود الهی است. پیشبرد اهداف زمامدار را دچار خدشه خواهد کرد، از این رو اعتنا و گوش‌سپردگی به شخصیت‌هایی از این دست، خلاف عدالت است. حتی اگر زمامدار را چنان عیب‌کننده که به سخن مخالف اعتنایی نمی‌نهد، دلیل روشن است. چون راه عدالت بر همگان روشن است. از این رو سخن سرزنش‌گر، مخالف و یا منتقدی که به دنبال مصلحت‌سازی برای پیشبرد اغراض شخصی و حزبی خود هست، هرگز قابل شنیدن نیست. البته در این عرصه، سخن ملامت‌گر و نکوهش‌گر نیز نباید خفه گردد. شنیدن سخن او بلاشکال است. اما وقع نهادن محل اشکال.

### نتیجه

از مباحثی که در این نوشتار بازتاب یافت، نتایج ذیل قابل استفاده است:

۱. رفتار اخلاق مدارانه امام علی (علیه السلام) در رخداد‌های پس از پیامبر ﷺ طبق کرامت انسانی افراد قابل تحلیل است و می‌توان گفت ایشان ملاک رفتارها و مواضع خویش را کنار نهادن هرگونه منافع شخصی و حتی حزبی یا فرقه‌ای قرار داد.
۲. رفتار علوی در دوره پیش از حکومت خود، مبتنی بر اصل توحیدمحوری و ثبات اخلاق است که نسبت به همه انسان‌ها برای همه زمان‌ها و مکان‌ها تحقق یافته است.
۳. حفظ اخلاق در شرایطی که حزب‌گرایی‌ها، خویش‌سالاری‌ها، فخرفروشی‌های صنفی و ... فضیلت به شمار آمده، هم توده جامعه را به حفظ وحدت دعوت می‌کند و هم طمع دشمنان خارجی را در چنگ زدن به حریم سرزمین اسلامی ناکام می‌گذارد.
۴. اگر در حکومتی دینی دغدغه شخصیت‌های سیاسی حکومت و قدرت گردد، نه اخلاق و نه دین جامعه مانا خواهد بود. در عین حال بررسی‌ها نشان داد امام علی (علیه السلام) همت خود را بر اصلی اخلاقی متمرکز می‌سازد تا- حتی در صورت عدم فقدان شایستگی‌های ضروری خلفا جهت تصدی امور- در شرایطی با ایشان همراهی کند.

۵. امام به‌عنوان یک شخصیت برجسته در دوران خلفا - علی‌رغم احق بودنش به خلافت - تنها به دنبال اصلاح امور است، اصلاحاتی که پشتوانه‌اش حفظ اخلاق باشد. اصلاح‌طلبی شخصیت برجسته حکومت زمانی راهگشا است که از درون و عمق جانش بجوشد. اما خود اصلاح‌پنداری با اغراض شخصی و حزبی، نتیجه‌ای جز بی‌اخلاقی در ساختار اجتماعی ندارد. این‌گونه شخصیت‌ها با حق‌طلبی و خیرخواهی و نه با ایجاد چنددستگی می‌توانند مانع از رخداد شورش‌های اجتماعی و بی‌اخلاقی شوند.
۶. صداقت و یک‌رویی در تعامل با مردمان مؤلفه مهم اخلاقی در سیاست‌پیشگی است. عامل بی‌ثباتی اخلاق در جامعه فقدان این مقوله در سیاست‌های سیاست‌ورزان و شخصیت‌های برجسته سیاسی است که طبیعتاً بی‌اعتمادی به همه کارگزاران را به دنبال خواهد داشت. نیز مانور تبلیغاتی و ریاکاری نتیجه دغلبازی و عدم صداقت خواهد بود.
۷. اخلاق‌مداری، برادر دینی و غیردینی بر نمی‌تابد، حقیقتاً رهبری اخلاق‌مدارانه مدیریت کردن عموم مردم است. فتنه‌انگیزی هر قشری از آن‌ها، رفتار اخلاق‌مداری را برمی‌تابد. چه مخالف در قامت مخالف بماند و چه روش ارتباطی زمامدار را پذیرا باشد و رفتار او را به‌جای قدرت‌طلبی یا زیاده‌خواهی‌های خود پسندد، در هر صورت سیاست اخلاقی و انسانی به‌عنوان اصلاح‌گره‌های کور اجتماعی و سیاسی راه‌گشا خواهد بود.
۸. اندیشه به‌دست آوردن حکومت و قدرت به‌هر قیمتی و با هر هزینه‌ای، اندیشه‌ای تباه است که سیاستمداران را به هر جنایت و خیانتی سوق می‌دهد و دست توجیه آنان را برای توجیه هر فعل خود باز می‌کند. اما امام علی (علیه السلام) این اندیشه و رفتار و کردار برخاسته از آن را به‌طور مطلق نفی کرده و خود حاضر نشده این چنین حکومت بپذیرد و این شیوه علوی تئوری رویکرد متفاوت انسان‌ها را در مواجهه با اخلاق رانسبت به قبل از قدرت و بعد از آن به‌چالش کشید.

. نهج البلاغه، ۱۴۰۷ق، شریف رضی، سید محمد بن حسین، تحقیق: صبحی صالح، قم: مؤسسه دارالہجره.

۱. ابن سعد، محمد، ۱۴۱۴ق، الطبقات الكبرى، تحقیق: محمد بن صامل السلمی، طائف: مكتبة الصديق.
۲. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، ۱۴۱۲ق، الاستيعاب، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجيل.
۳. ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، ۱۳۷۸ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهيم، مصر: دار احیاء الكتب العربية.
۴. ابن اثیر، عزالدین ابو الحسن، ۱۴۰۹ق، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دارالفکر.
۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵ق، الكامل فی التاريخ، بیروت: دارصادر.
۶. ابن أعثم کوفی، ابو محمد، ۱۴۱۱ق، الفتوح، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالأضواء.
۷. ابن جوزی، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی، ۱۴۱۲ق، المنتظم، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۸. ابن حنبل، احمد بن محمد، ۱۴۰۳ق، فضائل الصحابة، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۸ق، المسند، بیروت: دارصادر.
۱۰. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، ۱۳۹۰ش، مقدمه ابن خلدون، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران: بی نا.
۱۱. \_\_\_\_\_، ۱۴۰۸ق، تاریخ ابن خلدون، تحقیق: خليل شحادة، بیروت: دارالفکر.
۱۲. ابن کثیر دمشقی، أبو الفداء اسماعیل، ۱۴۲۲ق، البداية والنهاية، بیروت: دارالمعرفة.
۱۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت: دارالفکر- دارصادر.
۱۴. امینی، عبدالحسین، ۱۳۸۷ق، الغدير فی الكتاب والسنة والادب، بیروت: دارالکتاب العربی.
۱۵. اندلسی، ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق، العقد الفريد، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۶. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۶۲ش، شرح نهج البلاغه، طهران: دفتر نشر کتاب.
۱۷. بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، ۱۳۹۷ق، أنساب الأشراف، تحقیق: محمد باقر محمودی، بیروت: دارالتعارف.
۱۸. تمیمی، أحمد بن علی، بی نا، مسند أبي يعلى، تحقیق: حسین سلیم أسد، بیروت: دارالمأمون.
۱۹. جوهری، احمد بن عبدالعزيز، بی نا، السقیفة وفدک، طهران: مكتبة نینوی الحديثة.

۲۰. دینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة، ۱۴۱۰ق، *الإمامة والسياسة*، بيروت: دارالأضواء.
۲۱. \_\_\_\_\_، ۱۹۹۲م، *المعارف*، القاهرة: الهيئة المصرية.
۲۲. دینوری، ابوحنيفة احمد بن داود، ۱۳۶۸ش، *الأخبار الطوال*، تحقيق: عبد المنعم عامر، قم: انتشارات الشريف الرضي.
۲۳. رازی، احمد بن محمد مسكويه، ۱۳۷۹ش، *تجارب الأمم*، تحقيق: ابوالقاسم امامي، تهران: انتشارات سروش.
۲۴. رازی، أبو محمد عبد الرحمن، ۱۳۷۱ق، *الجرح والتعديل*، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن الهند، بيروت: داراحياء التراث العربي.
۲۵. شوشتری، محمدتقی، ۱۳۷۶ش، *بهج الصباغه في شرح نهج البلاغه*، تصحيح و تحقيق مؤسسه نهج البلاغه، چاپ اول، طهران: اميركبير.
۲۶. صنعاني، عبد الرزاق بن همام، ۱۴۰۳ق، *المصنف*، محقق: حبيب الرحمن اعظمي، بيروت: المجلس العلمي.
۲۷. طبرانی، أبو القاسم سليمان بن احمد، بی تا، *المعجم الكبير*، بيروت: داراحياء التراث العربي.
۲۸. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷ق، *تاریخ الطبری*، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دارالتراث.
۲۹. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵ش، *مجمع البحرين*، طهران: مكتبة المرتضوی.
۳۰. عبده، محمد، بی تا، *شرح نهج البلاغه*، قاهره: مطبعة الاستقامة.
۳۱. عسقلانی، أحمد بن علی بن حجر، ۱۴۱۵ق [الف]، *الاصابة في تمييز الصحابة*، بيروت: دارالكتب العلمية.
۳۲. \_\_\_\_\_، ۱۴۰۴ق، *تهذيب التهذيب*، بيروت: دارالفکر.
۳۳. \_\_\_\_\_، ۱۴۱۵ق [ب]، *تقريب التهذيب*، بيروت: دارالكتب العلمية.
۳۴. فراهیدی، عبد الرحمن خليل بن احمد، ۱۴۱۴ق، *العین*، تحقيق: مهدی مخزومی، قم: دارالهجرة.
۳۵. مدرس و حید، احمد، ۱۴۰۲ق، *شرح نهج البلاغه*، قم: بی تا.
۳۶. مسعودی، علی بن حسین، ۱۴۰۹ق، *مروج الذهب*، تحقيق: اسعد داغر، قم: دارالهجرة.
۳۷. مغنیه، محمد جواد، ۱۳۵۸ق، *في ظلال نهج البلاغة محاولة لفهم جديد*، بيروت: دار العلم للملايين.
۳۸. مقدسی، مطهر بن طاهر، بی تا، *البدء والتاريخ*، بورسعيد: مكتبة الثقافة الدينية.

۳۹. مکارم‌شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵ش، *پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۴۰. منقری، نصرین مزاحم، ۱۴۰۴ق، *وقعة صفین*، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

۴۱. نویری، شهاب‌الدین، ۱۴۲۳ق، *نهایه الأرب*، قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیة.

۴۲. نیشابوری، محمدبن عبدالله، بی تا، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت: دار المعرفة

۴۳. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، ۱۴۰۰ق، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، طهران: مکتبه الإسلامیه.

۴۴. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، بی تا، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دارصادر.

#### مقاله

۴۵. رفیعی، مجتبی و دیگران، ۱۳۹۲، «رهبری اخلاق مدارانه؛ ثمره پارادایم مدیریت اسلامی»، *فصلنامه پژوهشنامه اخلاق*، سال ششم، ش ۲۰، ص ۷۶-۴۹.

46. Brown M.E. & Treviño L.K. & Harrison D.(2005). Ethical leadership :A social learning perspective for construct development and testing. *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, No. 97. 117–134.

47. Hoogh, Annebel H. B. De, Deanne N. Den Hartog, 2008, Ethical and despotic leadership relationships with leader's social responsibility, top management team effectiveness and subordinates' optimism :A multi-method study, *The Leadership Quarterly* 19, June2008, pp297-311.

49. Marsh, Catherine, 2012, Business Executives, Executives Perceptions of Ethical Leadership and Its and Its Development, *J Bus Ethics*, May 2013, Volume 114, Issue3, pp565-582 .